



عصمت پیامبران در تفسیر «من وحی القرآن»*

محمد بهرامی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

چکیده:

این نوشتار با هدف تبیین نگاه نویسنده «من وحی القرآن» به عصمت به سامان رسیده است. نویسنده در چهار قسمت این مقاله را به پایان برده است: قسمت اول در تعریف عصمت؛ فضل الله عصمت را مانند بسیاری از تفسیرگران قرآن، لطف الهی شناخته و مانع انجام گناه و اشتباه معرفی می‌کند. قسمت دوم در قلمرو عصمت؛ نویسنده «من وحی القرآن» پیامبران را پیش از نبوت و پس از آن معصوم می‌شناسد و این عصمت را نه تنها از گناه، بلکه از اشتباه نیز می‌داند. به‌باور فضل‌الله، عصمت پیامبران افزون بر احکام شرعی، در احکام عرفی نیز جاری است. قسمت سوم در انواع عصمت؛ فضل‌الله انواع عصمت را به آیات قرآن مستند می‌سازد و بیشترین آیاتی که عرضه می‌دارد، در عصمت پیامبران در تبلیغ است. قسمت چهارم در شبهه‌شناسی عصمت؛ در این قسمت شبهات مخالفان و استدلال ایشان به شماری از آیات قرآن طرح شده و به هر یک به زیبایی پاسخ داده شده است.

کلید واژه‌ها:

فضل‌الله / عصمت / عصمت پیامبران

تفسیر نویسان بسیاری عصمت انبیا را به بحث و بررسی نشسته‌اند. اصحاب حدیث و حشویه به دو گروه تقسیم می‌شوند: برخی منکر عصمت پیامبران هستند، و شماری انبیا را معصوم می‌شناسند.

گروه دوم در محدوده زمانی عصمت و نوع گناه با یکدیگر ناسازگاری می‌کنند. شماری از ایشان عصمت پیامبران را پس از بعث باور دارند، تعدادی انجام تمامی گناهان حتی کبائر را اجازه می‌دهند، اما دروغگویی پیامبران پس از بعثت را نمی‌پذیرند، و عده‌ای انجام تمامی گناهان را به شرط پنهان ماندن از دید دیگران اجازه می‌دهند.

معتزلی مسلکان پیامبران را از گناه کبیره معصوم می‌شناسند، اما در عصمت ایشان از گناه صغیره اختلاف دارند. برخی انجام صغایر غیر مستخفه را اجازه می‌دهند، و گروهی انجام عمدی صغایر را جایز می‌دانند و شماری جایز نمی‌دانند. امامی مذهب‌ان از عصمت پیامبران دفاع می‌کنند و پیامبران را پیش از بعثت و پس از آن معصوم از گناه کبیره و صغیره می‌دانند؛ هر چند در این میان اختلافاتی جزئی میان تفسیرگران شیعه دیده می‌شود.

در میان تفسیرنویسان شیعه، سید محمد حسین فضل‌الله جایگاه ویژه‌ای دارد. او در جای جای تفسیر «من وحی القرآن»، عصمت پیامبران را به بحث نشسته و ملاحظات در خور توجهی در این موضوع دارد:

الف) عصمت پیامبران را متفاوت از دیگران می‌بیند.

ب) در ناسازگاری شماری از آیات با عصمت پیامبران تأمل و نظر دارد.

ج) بسیاری از توجیهاات و تأویلات آیات به‌ظاهر ناسازگار با عصمت را پذیرا نیست.

د) بحث عصمت علم کلام را سست و سطحی می‌بیند و مخاطبان خویش را به تأمل و تدبر بیشتر در بحث عصمت فرا می‌خواند (فضل‌الله، ۱۵۶/۴) و خود تفسیر را جایگاه مناسبی برای طرح بحث عصمت نمی‌بیند و مخاطب را به متون کلامی ارجاع می‌دهد.

ه) در بسیاری موارد نظریات علامه طباطبایی را به نقد و بررسی می‌گیرد.



و) دلالت برخی آیات بر عصمت را باور ندارد و ... بنابراین شایسته است در این نوشتار، نظریات مرحوم فضل‌الله درباره عصمت پیامبران به بحث گذارده شود و همانندی‌ها و تفاوت‌های نظریه ایشان با دیگران بیان شود.

تعریف عصمت

شیخ مفید (م ۴۱۳) عصمت را لطف خداوند بر مکلف می‌داند، به گونه‌ای که مکلف با قدرت بر انجام واجب و ترک حرام، هیچ گاه حرام را مرتکب نمی‌شود و واجب را ترک نمی‌کند.

علامه حلی نیز عصمت را لطف الهی بر مکلف می‌شناسد، به گونه‌ای که مکلف با توان انجام واجب و ترک حرام، هیچ انگیزه‌ای بر ترک طاعت و انجام معصیت نخواهد داشت. (حلی، ۳۸)

سید مرتضی (م ۴۳۶) عصمت را چیزی می‌داند که مکلف به واسطه آن قبیح انجام نمی‌دهد و اخلال در واجب نمی‌کند. (شریف المرتضی، ۲/۲۷۷)

هم ایشان در موردی دیگر، عصمت را لطف خداوند به عبد می‌داند که بر اساس آن، عبد فعل قبیح انجام ندهد. (همان، ۳/۳۲۳؛ ماحوزی، ۴۸/۴۸) خواجه نصیر طوسی (م ۶۷۲) می‌گوید: عصمت آن است که عبد قادر بر معصیت باشد، اما اراده معصیت نکند. (فضیلی، ۲۶۸/۲۶۸)

علامه طباطبایی از عصمت به عنوان امری در انسان معصوم یاد می‌کند که او را از وقوع در خطا و معصیت باز دارد. (طباطبایی، ۲/۱۳۴)

هم ایشان در مجالی دیگر، عصمت را سبب شعور و علم غیر مغلوب معرفی می‌کند. ایشان شعور و ادراک ملحوظ در تعریف عصمت را از قبیل شعور و ادراک متعارف نمی‌شناسد، چنان‌که علمی بودن عصمت را از سنخ دیگر علوم و ادراکات متعارف که اکتسابی است نمی‌بیند. (همان، ۵/۷۹)

علامه طباطبایی برای اثبات اینکه عصمت از مقوله علم است، به این آیه شریفه استناد می‌کند: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا

أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُرُونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ
وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿نساء/۱۱۳﴾

«اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند؛ اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند و هیچ گونه زبانی به تو نمی‌رسانند. و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت؛ و فضل خدا بر تو بزرگ بوده است.»

ایشان «علم» در آیه شریفه را از قبیل علوم متعارف که ویژگی اصلی آنها اکتسابی بودن و تخلف پذیری است نمی‌شناسد، بلکه بر این باور است که این علم شعوری، علمی است که از آن به عصمت یاد می‌کنیم و هیچ گاه مغلوب دیگر شعور قرار نمی‌گیرد.

بر این اساس وقتی خداوند به بنده خویش علم به شناخت قبح اشیاء و درک آثار مثبت و منفی انجام یا ترک عمل را می‌دهد، فرد معصوم با این علم می‌تواند برخی اعمال را انجام نهد و شماری را انجام دهد و اشتباه نکند.

اما فضل‌الله دیدگاه تفسیری علامه و استناد عصمت به آیه شریفه را نمی‌پذیرد، چه اینکه به باور ایشان، مراد از علمی که پیامبر از آن اطلاع نداشت، دانش اخبار پیامبران گذشته و کتاب و حکمت بود، به گونه‌ای که عبارت «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» جمله تفسیری عبارت پیشین است و بنابراین ربطی به شعور علمی که بازدارنده از گناه باشد، پیدا نمی‌کند. (فضل‌الله، ۴۵۷/۷)

مرحوم فضل‌الله در تفسیر آیه شریفه ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مِنْهُ وَقَدْ يُبْهَدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (نساء/۱۷۵)، عصمت لغوی و اصطلاحی را به بحث می‌نشیند. عصمت لغوی را به معنای حفظ عبد در برابر کید کیدکنندگان می‌داند، و عصمت اصطلاحی را لطف خدا بر بنده خویش می‌شناسد، به گونه‌ای که معصیت از او سر نزند. (همان، ۵۶۰/)

هم ایشان عصمت را لطف الهی خوانده و آن را مانع شکل‌گیری اعتقاد باطل و عمل زشت معرفی می‌کند. (همان، ۳۰۲/۱۸)

همو در موردی دیگر، ویژگی‌های فکری و عملی را که خداوند در شخصیت پیامبران قرار داده، عصمت خوانده و آنها را مانع بروز اشتباه فکری و عملی پیامبران می‌بیند. (همان، ۱۹۵/۱۴)



نویسنده «من وحی القرآن» در تعریف نخست مانند شیخ مفید، سید مرتضی و خواجه نصیر، تنها به عصمت از گناه اشاره می‌کند و در تعریف دوم و سوم، عصمت را اعم از عصمت در اعتقاد و عصمت در عمل معرفی می‌کند. در صورتی که اولاً برخی عصمت را اعم از عصمت از گناه و اشتباه می‌دانند، و ثانیاً عصمت در اعتقاد را بخش کوچکی از عصمت از خطا می‌شناسند.

افزون بر این، مرحوم فضل‌الله مانند بسیاری از تفسیرنویسان و کلام‌گویان، عصمت را لطف الهی می‌شناسد و اکتسابی بودن آن را بر نمی‌تابد، هر چند این عصمت آن گونه که برخی ادعا دارند، از مقوله علم و شعور باشد.

قلمرو عصمت

برخی پیامبران را پیش از نبوت و پس از آن معصوم می‌شناسند و شماری دیگر، انبیا را تنها پس از نبوت معصوم می‌دانند. هر دو گروه در نوع گناهی که از پیامبران نفی شده اختلاف دارند. بعضی پیامبران را معصوم از کبیره می‌دانند، عده‌ای معصوم از کبیره و صغیره، و جمعی معصوم از کبیره، صغیره و هر آنچه در عرف مردم زشت، ناپسند و منفور شناخته می‌شود.

نویسنده «من وحی القرآن» عصمت را محدود به ترک گناه نمی‌بیند؛

«كيف نفهم حدود العصمة؟ و قد نلاحظ في هذا المجال، أن مسألة حدود العصمة، في ما يراد من خلاله تأكيد القيمة الأخلاقية المنفتحة على الله في القيام بما يحقق رضا في أفق محيته، لا يكفي فيها التركيز على ترك المعصية، بل لا بد من الانفتاح على العمق الروحي الذي يتناسب مع قيمة النبوة في جانب القدوة الرسالية منها.» (همان، ۲۶۲/۱۹)

مرحوم فضل‌الله در جای جای تفسیر خویش به صورت غیر مستقیم قلمرو عصمت را بیان می‌دارد. او در تعریف نخست عصمت، پیامبران را معصوم از معصیت می‌داند، بی‌آنکه این معصیت را با قیدی همراه سازد که حکایت از صغیره یا کبیره بودن آن داشته باشد.

هم‌ایشان در تعریف دوم عصمت، انبیا را معصوم از اعتقاد باطل و عمل زشت معرفی می‌کند. بر این اساس اولاً عصمت اعم از فعل و اعتقاد خواهد بود، و ثانیاً اعتقاد باطل و عمل زشت نه تنها باطل شرعی و زشت شرعی، بلکه باطل عرفی و زشت عرفی را نیز در برمی‌گیرد.

نویسنده «من وحی القرآن» در مستند سازی نظریه عصمت نیز سخن از قلمرو عصمت می‌گوید. برای نمونه در مورد عصمت از گناه در تفسیر آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾، از عصمت پیامبر اسلام به صورت مطلق دفاع می‌کند و آن حضرت را در فعل، قول و فکر معصوم می‌خواند؛ چه این سه، شرعی باشد یا عرفی. پیامبران فعل، قول و فکری که از نگاه شرع ناپسند است ندارند، چنان که فعل، قول و فکر نامطلوب از نگاه عرف نخواهند داشت.

همو در نظریه عصمت در دریافت و تبلیغ وحی، به آیه ۶۵ سوره نساء استناد کرده و پیامبران را معصوم در احکام می‌داند؛ چه حکم پیامبر شرعی باشد، یا قضایی و ناظر به واقعیات. (همان، ۳۴۳/۷)

در استناد به آیات ۴-۳ سوره نجم نیز عصمت در قول آمده است و تمامی سخنان پیامبر، وحی الهی و مصون از خطا و اشتباه معرفی شده است. (همان، ۹۷/۱۶)

در بحث از عصمت موسی عليه السلام، اشتباه آن حضرت در ارزیابی موقعیت را می‌پذیرد و این اشتباه را ناسازگار با عصمت نمی‌بیند. به باور فضل‌الله، پیامبران از آن جهت که یک شخصیت انسانی دارند، مانند تمامی انسان‌ها نقاط ضعف دارند و چون انسان‌ها نمی‌توانند از طریق غیب به قاعده و اصولی دست پیدا کنند که مانع اشتباه ایشان در ارزیابی امور گردد، به این جهت موسی عليه السلام در ارزیابی موقعیت خویش اشتباه کرد. نهایت آنکه پیامبران آنچه را می‌دانند که معصیت خداست انجام نمی‌دهند. اما هیچ دلیلی بر منع پیامبران از انجام کاری که اعتقاد به درستی آن دارند، اما در واقع اشتباه باشد، نداریم.

در نگاه فضل‌الله اسلوب قرآن در گزارش زندگی پیامبران و نقاط ضعف ایشان، تأکیدی است بر اینکه نبوت ناسازگار با نقاط ضعف بشری از جهت اشتباه در ارزیابی امور نیست. (همان، ۲۵۱/۱۰)



نویسنده «من وحی القرآن» حکم داوود عليه السلام را نیز اشتباه می‌خواند و این اشتباه را با عصمت ایشان در تعارض نمی‌بیند، چه اینکه خواست خداوند این بود که داوود عليه السلام اشتباه کند تا این اشتباه مانع اشتباهات او در آینده باشد. (همان، ۲۴۹/۱۹)

برای دریافت تفصیلی‌تر دیدگاه فضل‌الله در قلمرو عصمت، بایستی گفت که کلام نویسان و تفسیرگران قرآن، عصمت را به چند گونه تقسیم می‌کنند:

۱. **عصمت از گناه:** نویسنده «من وحی القرآن» پیامبران را معصوم از گناه صغیره و کبیره می‌شناسد. به باور ایشان، انبیا پیش از نبوت و پس از نبوت معصوم هستند. مرحوم فضل‌الله برای اثبات عصمت از گناه، به آیاتی از قرآن استناد می‌کند که یکی از مستندات قرآنی ایشان آیه شریفه ذیل است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب/۳۳)

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

در آیه شریفه کلمه «رجس» با الف و لام جنس آمده است. بنابراین مطلق رجس از اهل بیت برداشته شده؛ چه این رجس از مقوله عمل باشد یا قول و فعل. بنابراین آیه شریفه دلالت بر عصمت پیامبران از گناه خواهد داشت. (۳۰۲/۱۸)

هم ایشان در موردی دیگر، جواز گناه کبیره و صغیره از سوی پیامبران پیش از نبوت را ناهمخوان با جو نبوت معرفی می‌کند. (۲۶۵/۱)

هر چند مرحوم فضل‌الله پیامبران را معصوم از گناه می‌شناسد، اما بر این باور است که پیامبران گناه بر اثر فشارهای داخلی و خارجی و حسی و معنوی، رفتاری از خود بروز می‌دهند که حاکی از نظریه وحیانی ایشان نیست. به عبارت دیگر، گناه قول پیامبر بر حرمت یک عمل دلالت دارد، اما فعل پیامبر جواز انجام آن عمل را نتیجه می‌دهد. در این گونه موارد، پیامبران در نهایت ناگزیر از نظرداشت مصلحت برآمده از وحی و غیر وحی می‌شوند و به نفع قول، فعل خویش را تغییر می‌دهند و در نتیجه ناسازگاری فعل و قول را از میان می‌برند. (۱۵۴/۴-۱۵۵)

در نظرگاه نویسنده «من وحی القرآن» برخی از آیاتی که مورد استناد مفسران قرار گرفته است، دلالت بر عصمت پیامبران از گناه ندارد. برای نمونه استناد علامه طباطبایی به دو آیه ذیل برای عصمت از گناه محل تأمل و تردید است.

الف) ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (بقره/۲۱۳)

«مردم یک دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند داوری کنند. تنها کسانی که کتاب خدا را دریافت داشته بودند و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود و خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.»

ب) ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبٌ أَحَدًا﴾* إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أبلغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا* (جن/۲۶-۲۸)

«دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد تا بدانند پیامبرانش رسالت‌های پروردگارش را ابلاغ کرده‌اند؛ و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را احصا کرده است.»

علامه طباطبایی از دو آیه یاد شده، عصمت پیامبر از گناه را نتیجه می‌گیرد. به باور ایشان، آیات یاد شده افزون بر عصمت از خطا، بر عصمت پیامبران از گناه نیز دلالت دارد. اگر پیامبر معصوم از گناه نباشد، احتمال ناسازگاری فعل و قول آن حضرت بسیار است، چه اینکه دلالت فعل مانند دلالت قول است. چنان‌که قول پیامبر دلالت بر جواز یا عدم جواز فعل دارد، فعل آن حضرت نیز از جواز و عدم جواز حکایت می‌کند. بنابراین اگر قول پیامبر دلالت بر جواز عملی داشته باشد و فعل آن حضرت از عدم جواز حکایت کند، در این صورت ترک و فعل یک عمل خواسته شده است و چنین خواسته‌ای محال است. (طباطبایی، ۱۳۵/۲)

نویسنده «من وحی القرآن» استناد علامه طباطبایی را برنمی‌تابد. در نظرگاه ایشان، رفتار فرد همیشه خودخواسته نیست، بلکه در مواردی انجام فعل متأثر از محیط، مصالح و وضعیت شخص است، تا آنجا که گاه فرد با تغییر وضعیت و



نظر داشت مصلحت بزرگ‌تر، رفتار خویش را تغییر می‌دهد و رفتاری برابر با قول خویش خواهد داشت. (فضل‌الله، ۱۵۴/۴)

۲. عصمت در دریافت و تبلیغ وحی: نویسنده «من وحی القرآن» این نوع از عصمت را بیشتر مورد توجه قرار داده و مستندات قرآنی بیشتری برای اثبات آن عرضه می‌دارد. برخی از مستندات عصمت در تبلیغ عبارت‌اند از:

(الف) ﴿وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ (اسراء/۷۴)

«و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم، نزدیک بود به آنان تمایل کنی.»

آیه یاد شده دلالت بر عصمت پیامبر دارد و به قرینه سیاق، عصمت در تبلیغ را نتیجه می‌دهد. عصمت الهی در شخصیت پیامبر خصوصیات فکری و عملی قرار داده است که مانع متأثر شدن پیامبر از فریب، نیرنگ و انحراف می‌گردد که اگر عصمت نبود، شخصیت انسانی پیامبر مانند هر شخصیت انسانی دیگری متأثر از وسوسه مخالفان می‌شد و غیر آیات را به عنوان وحی الهی بیان می‌داشت. (همان، ۱۹۵/۱۴)

(ب) ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء/۶۵)

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

در این آیه شریفه، تسلیم کلی (وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) در برابر احکام پیامبر نشان از عصمت آن حضرت خواهد داشت. تسلیم کلی زمانی است که مخاطب پیامبر هیچ شک و شبهه‌ای در حکم پیامبر نداشته باشد، به‌گونه‌ای که اگر پیامبر را در معرض اشتباه ببیند یا اشتباه آن حضرت را باور داشته باشد و یا احتمال اشتباه بدهد، در این صورت تسلیم حکم پیامبر نخواهد شد. بنابراین وقتی خداوند تسلیم کلی را علامت ایمان معرفی می‌کند، نتیجه می‌گیریم که پیامبر در احکام شرعی، قضایی و ناظر به واقعیات معصوم است. (همان، ۳۴۳/۷)

(ج) ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم/۳-۴)

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید، چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.»

فضل الله این آیه را یکی از مستندات قرآنی عصمت پیامبر در تبلیغ وحی می‌شناسد (۹۷/۱۶)، به گونه‌ای که با این عصمت، هیچ آیه‌ای بر آیات وحی افزوده نشد.

د ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾ (حاقه/۴۴-۴۷)

«اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم و هیچ کسی از شما نمی‌توانست از او مانع شود.»

نویسنده «من وحی القرآن» قصه غرانیق را ناسازگار با عصمت پیامبر در تبلیغ می‌خواند و آیه یاد شده را یکی از دلایل این نوع از عصمت معرفی می‌کند. (همان)

و ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ * ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (آل عمران/۱۶۱)

«ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده، با خود می‌آورد. سپس به هر کس آنچه را فراهم کرده است، به طور کامل داده می‌شود و به آنها ستم نخواهد شد.»

آیه شریفه از عصمت پیامبر از خیانت در تبلیغ وحی حکایت دارد. بر اساس آیه شریفه، نبوت با خیانت جمع نمی‌شود؛ چه اینکه نبوت امانتی است که خداوند در اختیار پیامبر گذاشته است. (۳۵۴/۶)

گرچه مرحوم فضل الله معتقد به عصمت پیامبر در تبلیغ وحی است و از آیات وحی برای اثبات درستی نظریه خویش سود می‌برد، اما دلالت برخی آیات بر عصمت را باور ندارد. برای نمونه آیات ذیل را دلیل عصمت در تبلیغ نمی‌داند:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (بقره/۲۱۳)

﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رِصْدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾ (جن/۲۶-۲۸)



علامه طباطبایی در استناد به آیات شریفه می‌نویسد:

«در آیه نخست غرض خداوند از ارسال رسل، هدایت مردم به اعتقاد و عمل حق معرفی شده است. از سویی دیگر بر اساس آیه شریفه ﴿لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى﴾ (طه/۵۲)، هرگاه خداوند چیزی را اراده کند، از طریقی که امکان تحقق آن باشد اقدام خواهد کرد. بنابراین اگر غرض خداوند از ارسال رسل هدایت مردم است، خداوند به رسل خویش لطفی خواهد داشت که با آن لطف اشتباه نکنند که ما از این لطف به عصمت یاد می‌کنیم.» (طباطبایی، ۱۳۴/۲)

در آیه دوم وحی مخصوص پیامبران خوانده شده و حفاظت وحی و جلوگیری از دگرگونی وحی بر عهده گروهی از مراقبان خواهد بود. (همان، ۱۳۵/۲)

دیدگاه علامه مورد پذیرش فضل‌الله نیست. او میان عصمت از خطا در تبلیغ وحی از یک سو و هدایت مردم به اعتقاد و عمل از سویی دیگر، هیچ‌گونه ملازمه‌ای نمی‌بیند. درست است که هدایت منوط بر وصول کامل وحی است، اما آیا وصول باید در نخستین مراحل تبلیغ کامل گردد یا اینکه می‌شود وصول در آخرین مرحله به صورت کامل درآید و هدف خداوند نیز از ارسال رسل برآورده گردد؟!

برای نمونه ممکن است پیامبر به جهت مصلحتی، آیه‌ای از آیات قرآن را فراموش کند یا در تبلیغ آیه‌ای اشتباه کند، اما هم ایشان پس از مدتی به اشتباه خود پی ببرد و یا مصلحت برتر را ببیند و آیه را به یاد آورد تا اینکه حق اعتقاد و حق عمل به صورت کامل به مخاطب منتقل گردد. غرض الهی آن است که تبلیغ بی‌کم و کاست به مخاطب برسد، اما اینکه این تبلیغ به صورت کامل و سالم در مرحله نخست به مخاطب منتقل گردد، هدف نبوده است.

چنان‌که گفته شد، فضل‌الله میان غرض الهی به وصول وحی به مخاطبان با عصمت در تبلیغ ملازمه نمی‌بیند. او اعتقاد دارد که هدف خداوند از بعث پیامبران، وصول وحی به مخاطبان است؛ هر چند این وصول در مراحل اولیه تبلیغ صورت نپذیرد. بنابراین ممکن است برای پیامبر در مراحل اولیه اشتباه و نسیان رخ دهد، اما این اشتباه و نسیان دوام نیاورد و به سرعت از میان برود.

هر چند مرحوم فضل‌الله احتمال خطا و اشتباه در مراحل نخست تبلیغ را می‌پذیرد، اما احتمال خطا و اشتباه در مراحل بعدی (یعنی پس از آنکه مثلاً مصلحت تمام شد و حکم بیان گردید) را نمی‌پذیرد، چه اینکه قرائن قطعی مانع شکل‌گیری احتمال اشتباه و نسیان خواهد شد.

چنان که گفته آمد، علامه طباطبایی از آیه شریفه دو نتیجه می‌گیرد: یکی عصمت پیامبر از گناه و دوم عصمت پیامبر در مقام تبلیغ. از این دو نتیجه مرحوم فضل‌الله تنها دلالت آیه بر عصمت در مقام تبلیغ را محل تأمل و تردید خود قرار می‌دهد، اما عصمت از گناه را می‌پذیرد.

نویسنده «من و وحی القرآن» آیه دوم را مانند علامه طباطبایی تفسیر می‌کند، اما هیچ سخنی از دلالت آیه بر عصمت ندارد.

هر چند ایشان مانند دیگر تفسیرگران و کلام‌نویسان، پیامبران را معصوم در تبلیغ وحی می‌شناسد، اما میان دیدگاه ایشان با دیگران تفاوت‌هایی وجود دارد. در نظرگاه دیگران، پیامبران در تبلیغ وحی اشتباه نمی‌کنند و آنچه را بر ایشان وحی شده است، بدون هیچ گونه اشتباهی به مخاطبان خویش منتقل می‌کنند. اما در نظرگاه فضل‌الله احتمال اشتباه در مراحل نخست تبلیغ وحی وجود دارد. ممکن است در یک زمان مشخصی پیامبر در تبلیغ آیه‌ای اشتباه کند یا آیه‌ای را فراموش کند، اما بعد از رفتن مصلحت، اشتباه خود را جبران کند و آیه فراموش شده را به یاد آورد.

بنابراین به باور فضل‌الله، احتمال خطا و نسیان در مراحل نخست یا دست کم مرحله نخست تبلیغ وحی وجود دارد، اما مهم این است که در مراحل بعد به کمک قرائن قطعی یقین پیدا می‌کنیم که آنچه پیامبر عرضه داشته است، وحی است و هیچ اشتباهی صورت نگرفته است و هیچ نسیانی از سوی آن حضرت رخ نداده است و در نتیجه یقین به اینکه آیه یا وحی فرود آمده بر پیامبر چگونه بوده است، از میان نخواهد رفت. (فضل‌الله، ۱۵۳/۴)

۳. عصمت از اشتباه در احکام قضایی و واقعیات بیرونی: مرحوم فضل‌الله نه تنها پیامبران را مصون از اشتباه در تبلیغ وحی، بلکه مصون از اشتباه در احکام



قضایی و احکام ناظر به واقعیات بیرونی می‌داند. در نگاه ایشان آیه شریفه ﴿فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء/۶۵) از عصمت پیامبر در احکام صادره اعم از احکام شرعی و قضایی و بیرونی خبر می‌دهد. (همان، ۳۴۳/۷-۳۴۴)

شبهه شناسی عصمت

نویسنده «من وحی القرآن» در جای جای تفسیر خویش شبهات مخالفان عصمت را طرح می‌کند و به دقت به شبهات ایشان پاسخ می‌دهد. به باور فضل‌الله، پاسخ بایسته و سنجیده از آیات به ظاهر ناسازگار با عصمت منوط به پژوهش در مورد بنیان‌هایی است که متکلمان براساس آنها، حکم به عصمت پیامبران به صورت مطلق می‌دهند. این گونه تحقیقات به ما می‌آموزد که چگونه با ظواهر قرآن که بر بُعد انسانی پیامبران تأکید دارد روبه‌رو شویم (همان، ۲۶۱/۱۹)

هر چند فضل‌الله بر لزوم این پژوهش تأکید دارد، اما خود چنین تحقیقی ندارد یا دست کم نتیجه پژوهش خود را نوشتاری نکرده است. بنابراین برای دریافت پژوهش ایشان در بنیان‌های متکلمان در بحث عصمت، ناگزیر از طرح پاسخ‌های ایشان و نحوه مواجهه با آیات به ظاهر ناسازگار با عصمت خواهیم بود.

شبهه‌افکنان از چندین جهت عصمت پیامبران را به چالش کشیده‌اند که یکی از آنها، آیات به ظاهر ناسازگار با عصمت پیامبران است.

برخی از مستندات قرآنی مخالفان و پاسخ‌های نویسنده «من وحی القرآن» به ترتیب داستان پیامبران، در ادامه نوشتار خواهد آمد.

عصمت آدم عليه السلام

حشویان آدم عليه السلام را گناهگار می‌خوانند و گناه او را کبیره می‌شناسند. اصحاب حدیث و معتزله گناه آدم را صغیره معرفی می‌کنند، و نظام و جعفر بن مبشر، گناه آدم را از روی سهو و غفلت می‌دانند. مستندات قرآنی این عده به چند گروه تقسیم می‌شود:

۱. انجام منهی عنه

﴿وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره/۳۵)

«نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد.»

﴿أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةَ﴾ (اعراف/۲۲)

«آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟»

آدم عَلَيْهِ السَّلَام از آن جهت که منهی عنه را انجام داد، در شمار معصومان قرار نمی‌گیرد.

۲. عصیان آدم

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه/۱۲۱)

«آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد!»

آیه شریفه به صراحت از عصیان آدم می‌گوید و واژه «فغوی» تأکید بر این گناهگاری است.

۳. توبه آدم

﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى﴾ (طه/۱۲۲)

«سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایتش نمود.»

﴿فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره/۳۷)

«سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ و خداوند توبه او پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

اگر آدم عَلَيْهِ السَّلَام گناه نکرده، چرا توبه می‌کند و چگونه توبه او پذیرفته می‌شود؟

۴. ظلم به خویش

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (اعراف/۲۳)

«گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود!»

﴿فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره/۳۵)

«که از ستمگران خواهید شد.»

۵. اخراج از بهشت

﴿فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾ (بقره/۳۶)

«و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد.»



اگر آدم معصوم بود و خوردن میوه گناه نبود، رانده شدن او از بهشت به چه علت بود؟!

نقد دلیل نخست: نویسنده «من وحی القرآن» در نقد و بررسی این شبهه، چهار نظریه تفسیری ذکر می‌کند:

نظریه اول: این دیدگاه با تقسیم‌بندی اوامر و نواهی خداوند به مولوی و ارشادی، آیات گروه نخست را ارشادی می‌شناسد نه مولوی.

صاحبان نظریه نخست، اوامر و نواهی مولوی را دستوراتی می‌شناسند که شارع به اعتبار مشرع و مولی بودن خویش صادر کرده است، به گونه‌ای که در انجام آن ثواب و در ترک آن عقاب است. هم ایشان امر و نهی ارشادی را گروهی از دستورات می‌بینند که خداوند به اعتبار ناصح و مرشد بودن خویش صادر کرده است و هیچ گونه ثواب و عقاب اخروی بر آن بار نیست.

بر این اساس نهی در دو آیه گروه نخست ارشادی است نه مولوی. خوردن از میوه درخت، مبعوض خداوند نبوده است تا آدم گناهکار شناخته شود، بلکه آن حضرت با خوردن میوه درخت بر خویشتن ظلم کرد و نصیحت و ارشاد خداوند را مد نظر قرار نداد.

نویسنده «من وحی القرآن» در تأیید ارشادی بودن آیات یاد شده، از ظهور آیه بهره می‌برد. در نگاه ایشان، محروم شدن آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از بهشت و گرفتار نشدن ایشان به عذاب الهی، دلیل بر ارشادی بودن آیات است. چنان‌که وقوع نهی پس از سخن خداوند با آدم و حوا و بیان آزادی مطلق ایشان در استفاده از نعم اخروی ﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرَوْحِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ طه/۱۱۷-۱۱۹، نشان از ارشادی بودن نهی تَعْرَى ﴿وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى﴾ طه/۱۱۷-۱۱۹، نشان از ارشادی بودن نهی دارد. تمام بحث در مورد باقی ماندن آدم و حوا و باقی نماندن ایشان در بهشت است و بحث عذاب و عدم عذاب اصلاً مطرح نیست. (فضل‌الله، ۱/۲۶۵)

نظریه دوم: در بهشت تکلیف و مسئولیت وجود ندارد، بنابراین آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ در بهشت مکلف به چیزی نبود تا مخالفت آن، با عصمت آن حضرت ناسازگار نماید.

مرحوم فضل‌الله این نظریه را نمی‌پذیرد. به باور ایشان بهشتی که در آن تکلیف و مسئولیت نیست، بهشت اخروی است، نه بهشتی که آدم علیه السلام در آن بود. نظریه سوم: گناه پیش از رسیدن پیامبران به نبوت رواست، به خصوص وقتی که گناه در شمار صغایر باشد.

نویسنده «من وحی القرآن» این نظریه را نیز نادرست خوانده و آن را با جو نبوت ناسازگار می‌شناسد.

نظریه چهارم: نهی آدم علیه السلام از نزدیک شدن به شجره ممنوعه و خوردن میوه آن هیچ ارتباطی با بحث عصمت ندارد. نخوردن میوه مقصود خداوند نبوده است تا با خوردن میوه، آدم علیه السلام گناهکار شناخته شود و گناه ایشان با عصمت ایشان ناسازگار افتد، بلکه هدف از نهی، تجربه‌آموزی آدم علیه السلام و کسب آمادگی برای مقابله با شرایط مشابه است. آدم علیه السلام به صفت انسانی خویش جانشین خدا شده بود. او باید با تجربه به زیست خود ادامه دهد و ایستادگی در برابر فریب‌ها و نیرنگ‌ها را در میدان عمل بیاموزد و به تصورات ذهنی خود بسنده نکند تا در موارد مشابه بتواند در برابر فریب‌ها و نیرنگ‌ها ایستادگی کند و عواقب فرمان‌پذیری از شیطان را تجربه کند. (همان، ۲۶۶/۱)

علم اصول نیز می‌تواند درستی این نظریه را تأیید کند. چه اینکه در این علم، انجام فعل یا ترک آن تنها یکی از اهداف چندگانه صدور امر و نهی است. امر می‌تواند با هدف انجام فعل از طرف مأمور باشد، چنان که می‌تواند با هدف امتحان مأمور، اخلاص، فرمانبرداری، ایمان و تجربه اندوزی او انجام گیرد؛ مانند نهی آدم علیه السلام از خوردن شجره ممنوعه. (همان، ۲۶۷/۱)

به احتمال زیاد نظریه چهارم دیدگاه خاص نویسنده «من وحی القرآن» است، چه اینکه:

۱. در تفاسیر مشهور شیعه و اهل سنت این نظریه دیده نمی‌شود.
۲. فضل‌الله به شدت از این نظریه دفاع می‌کند و به شبهات وارده پاسخ می‌دهد.
۳. در مستند سازی آن از دانش اصول بهره می‌گیرد.



۴. با نوع نگاه فضل‌الله به بحث عصمت و شخصیت انسانی پیامبران همخوانی بیشتری دارد.

نقد مستند دوم: این مستند مانند دیگر مستندات از دو جهت ممکن است مورد بررسی قرار گیرد که نویسنده «من وحی القرآن» تنها از دریچه نظریه نخست که همان ارشادی بودن نهی خداوند است، به نقد و بررسی آنها پرداخته است، اما از جهت نظریه چهارم (که نظریه نویسنده است) نیازی به سنجش مستندات قرآنی احساس نکرده است.

او در ذیل نظریه نخست، شبهه ناسازگاری مستند دوم، سوم، چهارم و پنجم را با ارشادی بودن نهی خداوند طرح می‌کند و آن‌گاه به نقد آن می‌پردازد. در نقد مستند دوم می‌گوید:

«آن‌ان که نهی در آیه شریفه را ارشادی می‌دانند، معصیت را تنها خاص معصیت اصطلاحی و مستلزم عقاب نمی‌شناسند، بلکه اطلاق معصیت بر مخالفت با امر طیب را روا می‌دانند. گفته می‌شود: عصیت امر الطیب.» (همان، ۲۶۵)

نقد مستند سوم: توبه به معنای بازگشت از اشتباه است؛ چه آن اشتباه در امور دنیوی رخ داده باشد، چه در امور اخروی. از این رو گفته می‌شود: «تاب فلان عن العمل المضر»؛ با اینکه آن عمل بر آن فرد حرام نبوده است.

نقد مستند چهارم: نویسنده «من وحی القرآن» مستند چهارم مخالفان را نیز این گونه به ارزیابی می‌گیرد: ظلم بر دو گونه است:

الف) ظلم فرد نسبت به خود و محروم ساختن خویش از آسایش و آرامش.

ب) ظلم فرد به خود و در معرض عذاب قرار دادن خود.

در نگاه نویسنده «من وحی القرآن»، محروم گشتن آدم و حوا از بهشت نشان از آن دارد که ظلم آدم، ظلم به خویشتن است، نه آنکه ظلم ایشان ظلمی باشد که او را مستحق عذاب الهی گرداند. چنان‌که طلب مغفرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیز به جهت بی‌توجهی آن حضرت به نصایح خداوند و رعایت نکردن حق عبودیت است، نه آنکه آدم عَلَيْهِ السَّلَام نسبت به گناهی که انجام داده است، طلب مغفرت کند. (همان)

نقد مستند پنجم: مرحوم فضل‌الله دلیل پنجم مخالفان را نیز بر نمی‌تابد. در باور ایشان، اخراج آدم و حوا نتیجه بی‌توجهی ایشان به نصیحت خداوند و رعایت نکردن حق بندگی است، نه آنکه دلیل بر گناهکار بودن آدم عَلَيْهِ السَّلَام باشد. چنان‌که شبهه مخالفان نسبت به نظریه نخست در خور طرح است، این شبهات نسبت به نظریه چهارم نیز مطرح می‌شود: اگر نهی خداوند با هدف تجربه اندوزی آدم عَلَيْهِ السَّلَام صورت گرفته است، پس چگونه در آیات قرآن از معصیت آدم عَلَيْهِ السَّلَام، توبه ایشان، ظلم او و اخراج وی از بهشت سخن گفته شده است؟!

عصمت نوح عَلَيْهِ السَّلَام

﴿وَتَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطِكُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (هود/۴۵-۴۷)

«نوح به پروردگارش عرض کرد: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم‌کنندگان برتری! فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته‌ای است!] پس آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی! عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم! و اگر مرا نبخشی و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود!»

مخالفان عصمت چندین فراز آیه شریفه را ناسازگار با عصمت نوح عَلَيْهِ السَّلَام معرفی می‌کنند: ۱. إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ۲. فَلَا تَسْأَلْنِي ۳. فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۴. إِنِّي أَعْطِكُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۵. إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ ۶. وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

نویسنده «من وحی القرآن» شبهه مخالفان را در قالب سه پرسش مطرح می‌کند: ۱- چگونه نوح که عمری در برابر انحرافات ایستاد، در برابر عاطفه پدری خویش کم آورد و در برابر خداوند ایستاد و از میان کافران تنها نجات فرزند کافر خویش را خواستار شد؟! ۲- چگونه خداوند به‌گونه‌ای پاسخ نوح را می‌دهد که در آن



سرزنش و توبیخ نوح نهفته است؟! ۳. چگونه نوح بازمی‌گردد و استغفار می‌کند تا در شمار زیانکاران قرار نگیرد؟!

فضل‌الله در پاسخ به پرسش نخست می‌گوید: سخن نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ که برآمده از عاطفه پدری آن حضرت بود، پرسش‌گرانه و تأمل‌گرایانه است، نه متمردهانه. نوح که از یک سو وعده خداوند درباره نجات اهل خویش را شنیده بود و از سوی دیگر کنعان را فرزند خویش می‌دید، آرزوی نجات کنعان را داشت، اما آن حضرت متوجه عبارت «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» به جهت واضح نبودن آن نشده بود.

هم ایشان در پاسخ پرسش دوم می‌نویسد: رد خداوند در راستای همان عصمتی است که به پیامبران ارزانی داشته است. این رد اسلوبی است از اسلوب‌های خداوند در تربیت انبیای الهی و جلوگیری از انحراف عاطفی پیش از پدیداری آن است، چنان که شدتی که در رد خداوند دیده می‌شود، در راستای تأکید خداوند بر این نوع از اسلوب است.

نویسنده «من وحی القرآن» در نقد پرسش سوم می‌گوید: استغفار نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ نشان از روحیه خضوع و خشوع آن حضرت دارد. آن حضرت از آن جهت که نگران وجود رگه‌هایی از گناه و تمرد در عاطفه پرسش‌گرانه و متأملانه خویش بود، استغفار کرد. هر چند نه رگه‌هایی از گناه وجود داشت و نه نشانه‌هایی از تمرد. (فضل‌الله، ۷۳/۱۲)

نگاه مرحوم فضل‌الله به عصمت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ متفاوت از دیگر تفسیر نویسان است، چه اینکه دیگر مفسران قرآن دست‌کم ترک اولی و افضل را می‌پذیرند (مکارم شیرازی، ۱۱۸/۹؛ فخر رازی، ۳۵۸/۱۸)، در صورتی که مرحوم فضل‌الله هیچ اعتقادی به ترک اولی ندارد.

عصمت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ (انبیاء/۶۳)

در نگاه مخالفان عصمت، آیه یاد شده نشان از معصوم نبودن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد. آن حضرت به دروغ، شکستن بتان را به بت بزرگ نسبت داد.

نویسنده «من وحی القرآن» شبهه مخالفان را برنمی‌تابد و آیه شریفه را ناسازگار با عصمت نمی‌شناسد. در نگاه ایشان، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در مقام فراهم آوردن مقدمات به منظور فراخوان مخالفان به توحید بود، نه آنکه در مقام حکایت باشد.

بت پرستان چون ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را تنها فردی می‌شناختند که بت پرستی نمی‌کرد، به همین جهت آن حضرت به صورت طبیعی در معرض اتهام قرار گرفت و بت پرستان از ایشان پرسیدند: ﴿قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ (انبیاء/۶۲). ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نیز به همین شیوه بت پرستان را به چالش کشید: اگر شما به اعتبار اینکه من تنها مخالف بتان هستم، بت شکنی را به من نسبت می‌دهید، من نیز به آن جهت که بت بزرگ تنها بت برجای مانده است، بت شکن را بت بزرگ می‌شناسم. (فضل الله، ۲۳۹/۱۵)

عصمت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام

مخالفان عصمت پیامبران آیات ذیل را ناسازگار با عصمت یوسف می‌خوانند:
الف) ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ (یوسف/۲۴)

«آن زن قصد او کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی می‌نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود!»
ب) ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا ادْخُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ (یوسف/۴۲)
«و به آن یکی از آن دو نفر که می‌دانست رهایی می‌یابد گفت: مرا نزد صاحبت یادآوری کن!»
قصد یوسف عَلَيْهِ السَّلَام نسبت به زلیخا که در آیه نخست آمده است، با عصمت آن حضرت سازگار نیست، چنان که یاری خواستن آن حضرت از غیر خدا که در آیه دوم بیان شده است، ناسازگار با عصمت می‌نماید. ایمان، یاری خواستن از غیر خدا را برنمی‌تابد.

سنجش مستند نخست: گروهی با اعتقاد به عدم عصمت انبیا پیش از نبوت، ماجرای یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و زلیخا را ناظر به زمانی می‌دانند که هنوز ایشان به مقام پیامبری نرسیده بود.



دیدگاه این گروه از سوی بسیاری به نقد گرفته شده و ناقدان، یوسف علیه السلام را پیش از نبوت و پس از آن معصوم می‌شناسند.

برخی دیگر با فرض پذیرش عدم عصمت پیامبران پیش از نبوت، مناعت اخلاقی و شخصیت والای پیامبران را برتر از آن می‌بینند که چنین امور ناپسند و نفرت‌آوری را قصد کنند.

نویسنده «من وحی القرآن» تأویلات طرفداران عصمت را از مضمون حقیقی آیات دور می‌بیند. به باور ایشان عصمت، مناعت روحی و قوه اخلاقی پیامبران، به هیچ روی ناسازگار با حالات انسانی ایشان نیست. تمامی انسان‌ها غرایزی دارند و بر اساس آن غرایز، نسبت به برخی امور رغبت و از برخی امور نفرت پیدا می‌کنند. برای نمونه بوی غذا، انسان گرسنه را تحریک می‌کند، چه این انسان مؤمن باشد یا نامؤمن.

در قصه یوسف و زلیخا نیز یوسف علیه السلام وقتی زلیخا را با آن وضعیت دید، متوجه کششی شد که در نفس خود به زلیخا پیدا کرده است. بر اساس این کشش میل به او پیدا کرد، اما بی‌درنگ در برابر میل خویش ایستاد و از میل خویش بازگشت، چه اینکه آن حضرت بر خلاف زلیخا، از اول تصمیم و عزم بر نزدیکی با زلیخا نداشت. (همان، ۱۸۸/۱۲)

ارزیابی مستند دوم: کمک خواستن یوسف علیه السلام از زندانی هیچ گونه ناهمخوانی با ایمان ندارد، چه برسد به اینکه اشتباهی باشد که مستوجب عقاب گردد. مؤمن حق دارد برای رسیدن به اهداف خویش دیگران را به خدمت بگیرد؛

«و الجواب: إننا لا نرى في ذلك أيّ مساس بالإيمان، فضلا عن أن يكون ذلك خطيئة يستحق عليها العقوبة، لأن من حق المؤمن أن يستخدم للوصول إلى أغراضه الحياتية الأشخاص الذين يملكون خدمته، و ذلك من خلال التوسّل إلى الله في إنفاذ كل أموره، و هداية الآخرين إلى العطف عليه و السعي في حوائجه، مما لا يجعل في الموضوع آية مشكلة له من قريب أو من بعيد.» (۲۱۴/۱۲)

عصمت موسی علیه السلام

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأُلُوحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَكْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ ﴿(اعراف/ ۱۵۱-۱۵۰)

«او هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: پس از من بد جاننشینانی برایم بودید! آیا در مورد فرمان پروردگارتان عجله نمودید؟! سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت به سوی خود کشید. او گفت: فرزند مادرم! این گروه مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند! و مرا با گروه ستمکاران قرار مده! موسی گفت پروردگارا، من و برادرم را بیامرز و در رحمت خود داخل کن.»

مخالفتان عصمت از آیه یاد شده، معصوم نبودن موسی علیه السلام را نتیجه گرفته‌اند. به باور ایشان، برخورد تند موسی علیه السلام در برابر هارون، طلب غفران آن حضرت و اشتباه هارون در تشخیص موقعیت خود در میان قوم و اشتباه موسی در ارزیابی جایگاه هارون در میان قوم، ناسازگار با عصمت است.

سنجش مستند مخالفان عصمت: نویسنده «من وحی القرآن» استناد مخالفان را نمی‌پذیرد. در نظرگاه ایشان، میان عصمت و برخورد موسی علیه السلام با هارون و استغفار موسی علیه السلام هیچ گونه ناسازگاری وجود ندارد.

موسی علیه السلام در بازگشت از میقات وقتی گوساله‌پرستی قوم خویش را مشاهده کرد، غضبناک شد؛ چنان که هر فرد انسانی دیگری در این گونه موارد غضبناک می‌شود، با این تفاوت که غضب موسی علیه السلام از ضوابط خاصی پیروی می‌کند. موسی علیه السلام غضب نمی‌کند. موسی علیه السلام تصرفی که مورد رضایت خداوند باشد انجام نمی‌دهد، چنان که غضبی که مورد رضایت خداوند نباشد ندارد. بر این اساس، غضب موسی علیه السلام بر قوم خویش به خاطر خدا بود و غضب او بر هارون از آن جهت بود که وی را مسئول گمراهی قوم و گوساله‌پرستی ایشان می‌دانست. به باور موسی علیه السلام، تساهل و تسامح هارون سبب شد که قوم به گمراهی کشیده شوند که اگر هارون با شدت با قوم برخورد می‌کرد، می‌توانست جلوی جریان انحرافی بایستد.



استغفار موسی علیه السلام نیز به جهت انجام معصیت نبود، بلکه به جهت احساس گناهی بود که آن حضرت متوجه خود و هارون می‌دید.

اشتباه هارون در ارزیابی موقعیت خویش، اشتباه موسی در ارزیابی وضعیت هارون و نوع برخورد موسی با هارون نیز ناسازگار با عصمت نیست، چه اینکه فهم ما از اصل و قاعده برآمده از غیب نیست تا از این گونه اشتباهات در ارزیابی امور نداشته باشیم. مهم آن است که پیامبر آنچه را معصیت می‌شناسند انجام ندهد. اما اینکه پیامبر آنچه را درست می‌شناسد انجام ندهد، هیچ دلیل و توجیهی ندارد. افزون بر این، تأکید قرآن بر یاد زندگی پیامبران و نقاط ضعف ایشان با هدف نشان دادن عدم ناسازگاری رسالت با نقاط ضعف بشری، از جهت اشتباه در تقدیر امور است. (فضل الله ۲۵۱/۱۰)

عصمت داوود علیه السلام

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ (ص/۲۲)

«در آن هنگام بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد. گفتند: نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده؛ اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن!»

﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعِجَةً وَلِيَ نَعِجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخُطَابِ﴾ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ﴾ (ص/۲۳-۲۵)

«این برادر من است. او نودونه میش دارد و من یکی بیش ندارم! اما او اصرار می‌کند که این یکی را هم به من واگذار؛ و در سخن بر من غلبه کرده است! داوود گفت: مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش‌هایش، بر تو ستم نموده؛ و بسیاری از شریکان به یکدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند؛ اما عده آنان کم است! داوود دانست که ما او را آزموده‌ایم. از این‌رو از پروردگارش طلب آموزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد. ما این عمل را بر او بخشیدیم؛ و او نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکوست!»

مخالفتان عصمت آیه یاد شده را ناسازگار با عصمت داوود علیه السلام می‌شناسند. به باور ایشان، استغفار و توبه داوود علیه السلام، از گناه آن حضرت و قضاوت نادرست ایشان حکایت دارد. داوود علیه السلام تنها شکایت شاکی را شنید و پیش از آنکه سخن طرف مقابل را بشنود، حکم به ظالم بودن وی داد.

ارزیابی و سنجش: در نقد نظریه مخالفتان عصمت، برخی دو فرد متخاصم را دو فرشته خوانده و شماری دیگر دو متخاصم را دو انسان دانسته‌اند.

گروه نخست آیه شریفه را تمثیل دانسته و هدف آیه را کسب آمادگی داوود علیه السلام در رودرویی با قضایای آینده می‌دانند. در نگاه این گروه، استغفار داوود علیه السلام، خضوع و محبت ایشان در برابر پروردگار به اعتبار وقوع اشتباهی است که ممکن است در آینده سر بزنند، نه آنکه گناهی از آن حضرت سر زده باشد.

گروه دوم قضاوت داوود علیه السلام را تقدیری می‌شناسند، نه قطعی و فعلی. داوود می‌گوید: اگر خصم تو حجت آشکاری نیاورد، در این صورت با درخواست خویش به تو ظلم کرده است.

در نگاه نویسنده «من وحی القرآن» هیچ یک از دو نظریه رافع اشتباه داوود علیه السلام نیست. راه حل اول رافع نیست، چه اینکه داوود علیه السلام حکم خویش را بر اساس اینکه آن دو نفر ملک هستند صادر نکرد، بلکه با این فرض که آن دو نفر انسان هستند حکم کرد. بنابراین مشکل در ناحیه انفاذ حکم نبود تا کسی ادعا کند مسئله پیش از انفاذ حکم داوود علیه السلام کشف شد، یا فردی ادعا کند متخاصمین دو فرشته بودند و آیه تمثیل است نه بیان واقعیت، بلکه مشکل در طریقه اجرای حکم است.

در این چهارچوب ناگزیریم که این گونه اشتباهات را ناسازگار با مقام نبوت شناسیم، به خصوص آنجا که از قبل مسئله به‌گونه‌ای طراحی شده باشد که داوود علیه السلام اشتباه کند تا این اشتباه ضربه‌ای شدید بر او وارد آورد و مانع اشتباهات او در آینده گردد. (۲۴۹/۱۹)



عصمت سلیمان علیه السلام

مخالفتان عصمت از دو فراز از قصه سلیمان علیه السلام، معصوم نبودن پیامبران را نتیجه گرفته‌اند. در نگاه ایشان دو آیه ذیل نشان از معصوم نبودن سلیمان علیه السلام دارد.

﴿قَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾ (ص/۳۲)

«گفت من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم تا از دیدگانش پنهان شدند.»

﴿رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ (ص/۳۳)

«بار دیگر آنها را نزد من بازگردانید و دست به ساق‌ها و گردن‌های آنها کشید.»

در آیه نخست، سلیمان علیه السلام دوستی اسبان را بر یاد خدا مقدم داشت تا اینکه نماز عصر ایشان قضا شد. و در آیه دوم سلیمان علیه السلام دو اشتباه کرد: اشتباه اول ایشان این بود که به جهت قضا شدن نماز، از اسبان بی‌گناه انتقام گرفت. و اشتباه دوم آنکه اسراف کرد و مال خویش را تلف نمود.

برخی در پاسخ از آیه نخست، دوست داشتن اسبان را برآمده از امر الهی دانسته و آن را نوعی عبادت می‌شناسند. در نگاه این گروه، این عبادت، سلیمان علیه السلام را از یاد نماز باز داشت.

نویسنده «من وحی القرآن» پاسخ یاد شده را محکم و استوار نمی‌بیند. چه اینکه وقت نماز عصر محدود است، اما دوست داشتن اسبان وقت معین و مشخصی ندارد و در این صورت مقدم داشتن آنچه از جهت وقت موسع است، بر آنچه از جهت زمان مضیق است، دلیل شرعی ندارد.

استوار بر این نقد، مرحوم فضل‌الله توصیه به اخذ ظاهر آیه شریفه می‌کند و سلیمان علیه السلام را در مقام توبیخ خویش و طلب بخشش از خداوند می‌داند.

ایشان همچون مخالفان، «مسح» را به معنای قطع و ضرب می‌گیرد، اما فعل سلیمان علیه السلام را نه انتقام و نه اسراف می‌شناسد. سلیمان علیه السلام با کشتن اسبان بر نفس خویش که اسبان را دوست می‌داشت، فشار آورد و افزون بر این، کشتن اسبان اسراف نبود، چه اینکه در شریعت سلیمان، اسبان مانند انعام، مصرف خوراکی داشتند. (۲۶۲/۱۹)

در نگاه مخالفان عصمت، پیامبر اسلام نیز معصوم نبود و در آیات قرآن نشانه‌هایی از معصوم نبودن ایشان وجود دارد:

(الف) ﴿ مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (بقره/۱۰۶)

«هر حکمی را که نسخ کنیم و یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم. آیا نمی‌دانستی که خداوند بر هر چیز تواناست؟!»

(ب) ﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الذُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (انفال/۶۷)

«هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد! شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، ولی خداوند سرای دیگر را می‌خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است.»

(ج) ﴿ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴾ (فتح/۲)

«تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند، ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید.»

(د) ﴿ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴾ (غافر/۵۵)

«پس صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است، و برای گناهت استغفار کن، و هر صبح و شام تسبیح و حمد پروردگارت را به‌جا آور!»

تمامی آیات یاد شده ناسازگار با عصمت پیامبر است. در آیه نخست از نسیان پیامبر گفته شده، در آیه دوم مخالفت پیامبر با تعالیم الهی در مورد جنگ بیان شده، در سومین آیه از گناه پیشین پیامبر و غفران الهی سخن به میان آمده و در آیه چهارم، گناه پیامبر و امر خداوند به استغفار آمده است.

سنجش مستند نخست: فضل الله به دو نظریه متفاوت در مورد جواز و عدم جواز نسیان پیامبران اشاره می‌کند. به باور او، برخی نسیان پیامبران را بر نمی‌تابند و نسیان پیامبر را سبب نفرت از پیامبر و عدم اعتماد به کلام ایشان می‌دانند. و شماری دیگر نسیان را اجازه می‌دهند و احتمال می‌دهند که نسیان برآمده از



حکمتی باشد. این گروه برای اثبات درستی نظریه خویش به آیه شریفه ﴿سَقَرُئِكَ فَلَا تَنْسَى﴾^۱ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾^۲ (اعلیٰ/۶-۷) استناد می‌کنند. (فضل‌الله، ۱۵۸/۲)

در این میان، برخی چون شیخ صدوق، نسیان در مورد تبلیغ را روا نمی‌دانند و سهو و نسیان در غیر موارد تبلیغ را اجازه می‌دهند و نظریه نفی مطلق سهو را دیدگاه اهل غلو می‌خوانند. آیت‌الله خوئی نیز قدر متیقن از سهو ممنوع را سهو در غیر موضوعات خارجی می‌دانند. (همان، ۱۶۵/۹)

فضل‌الله پس از یاد دو نظریه فوق می‌گوید:

«اولاً نسیان در آیه شریفه کنایه از ازاله حکم به صورت غیر مستقیم است. ازاله حکم به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم رخ می‌دهد. در صورت مستقیم نسخ در قالب وحی به پیامبر منتقل می‌گردد و در صورت غیر مستقیم، نسخ با نسیان پیامبر اتفاق می‌افتد.

ثانیاً آیه شریفه ناظر به حوزه اراده الهی است، در صورتی که بحث عصمت پیامبران از سهو و نسیان ناظر به حوزه شریعت و زندگی طبیعی می‌باشد.» (۱۵۸/۲)

بررسی مستند دوم: مرحوم فضل‌الله می‌گوید:

«ظاهر آیه شریفه خطاب به پیامبر نیست، بلکه خطاب به کسانی است که برای دریافت غنیمت اسیر می‌گرفتند. عبارت «مَا كَانَ لِنَبِيِّ» نیز به اعتبار فرماندهی پیامبر و مسئولیت ایشان در برابر تمام وقایع است.» (۴۲۵/۱۰)

ارزیابی مستند سوم: دلیل سوم مخالفان عصمت از جهاتی چند محل تأمل و تردید خوانده شده است:

(الف) مراد ذنب در برابر خدا نیست، بلکه مراد گناهی است که اهل مکه تصور می‌کردند.

(ب) مراد ذنب امت پیامبر است و اینکه ذنب پیامبر گفته شده، به آن جهت است که پیامبر رهبری امت خویش را بر عهده داشته است.

(ج) مراد ذنب آدم و حواست.

د) غرض گناه فرضی است، نه گناهی که رخ داده است. پیامبر بشر است و طبیعت بشر این گونه است که ممکن است در گذشته گناه کرده باشد یا در آینده گناه انجام دهد.

ه) مراد ذنوب شیعه علی علیه السلام است.

نویسنده «من و وحی القرآن» تمامی احتمالات یاد شده را ناسازگار با ظاهر آیه شریفه می‌داند. به باور ایشان، از سویی ظاهر آیه، فتح را سبب بخشش گناهان گذشته و آینده پیامبر معرفی می‌کند و از سویی دیگر، گناه با عصمت، کمال و شخصیت نبوی پیامبر ناسازگار می‌نماید.

مرحوم فضل‌الله بر این باور است که پیامبر نه گناه «ما تقدم» دارد و نه گناه «ما تأخر». گناه «ما تأخر» ندارد، چه اینکه با آمدن رسالت، نقاط ضعف شخصیت بشری پیامبر پوشش داده می‌شود و در نتیجه آن حضرت پس از رسالت گناه نخواهد کرد. گناه «ما تقدم» نیز ندارد، چه اینکه پیامبر در مدت چهل سال شایستگی بسیار کسب کرد و با این شایستگی‌ها زندگی کرد. به گونه‌ای که هیچ یک از اهل بیت و اصحاب ایشان در حد و اندازه شخصیت ایشان نبودند و برای آن حضرت هیچ نقطه تاریک و زشتی گزارش ندادند.

بنابراین مراد از «ذنوب» چیزی است که با شخصیت نبوی آن حضرت ناسازگار است و مراد از مغفرت نیز رضوان، محبت و رحمت خداوند است. (۹۸/۲۱)

نقد و بررسی مستند چهارم: شماری از تفسیرگران، «ذنوب» در آیه شریفه را همان گناهی می‌دانند که اهل مکه به پیامبر نسبت می‌دادند. اهل مکه پیامبر را عامل سختی‌ها، مشکلات، جنگ و جدال خویش دانسته و از این رو ایشان را به عنوان گناهکار می‌شناختند.

این گروه استغفار در آیه شریفه را دارای بار عبادی می‌بینند و احساس به عبودیت خدا و اعتراف به خضوع را نهفته در استغفار می‌دانند، چنان‌که در مورد کلمه حمد، تسبیح و تکبیر، معنای عبادی مد نظر قرار گرفته و مضمون خاصی در آنها نهفته نیست. (فضل‌الله، ۵۸/۲۰)



نتیجه

نویسنده «من وحی القرآن» مانند بسیاری از تفسیرگران و کلام‌نویسان، عصمت را لطف الهی می‌شناسد و آن را مانع بروز اعتقاد باطل و عمل زشت می‌داند. مرحوم فضل‌الله پیامبران را در فعل، قول و فکر معصوم می‌شناسد. در نگاه ایشان، عصمت پیامبران در قول، فعل و فکر محدود به حوزه دین نیست، بلکه ایشان فعل، قول و فکر نامطلوب عرفی نیز نخواهند داشت. افزون بر این، پیامبران چنان‌که پس از نبوت از مقام عصمت برخوردارند، پیش از نبوت نیز معصوم هستند. هر چند نویسنده «من وحی القرآن» عصمت پیامبران در تمامی زمینه‌ها را باور دارد، اما این عصمت را با قیودی همراه می‌سازد:

الف) اگر پیامبری در ارزیابی موقعیت (تقدیر امور) اشتباه کرد، این اشتباه منافاتی با عصمت ندارد.

ب) اگر وقوع اشتباه از آغاز مطلوب بوده است، در این صورت اشتباه پیامبر ناسازگار با عصمت نخواهد بود.

ج) رفتارهایی که پیامبران متأثر از فشارهای داخلی و بیرونی از خود بروز می‌دهند، ناسازگار با عصمت نیست.

د) احتمال اشتباه پیامبران در مراحل نخست تبلیغ وجود دارد، اما مهم آن است که در نهایت پیام خداوند بدون اشتباه به مخاطبان منتقل گردد.

ه) پیامبران از آن جهت که شخصیت بشری دارند، مانند تمامی انسان‌ها، نیازها و غرایزی دارند. بر اساس این غرایز، پیامبران از برخی چیزها نفرت پیدا می‌کنند و به برخی امور رغبت نشان می‌دهند. اما آنچه در مورد پیامبران پراهمیت جلوه می‌کند، آن است که ایشان به‌رغم رغبت و میل به انجام کاری، آنجا که فعل خویش را از جهت شرعی و عرفی نامطلوب ببینند، اقدام به انجام کار نمی‌کنند.

مرحوم فضل‌الله در مستندسازی عصمت پیامبران به آیات قرآن تلاش بسیار دارد. ایشان شماری از آیات را دلیل عصمت پیامبران می‌خواند و از پذیرش دلالت برخی آیات بر عصمت سر باز می‌زند. بخش عمده‌ای از مستندات قرآنی فضل‌الله

ناظر به عصمت در مقام تبلیغ است و تنها یک آیه ناظر به عصمت در احکام و واقعیات بیرونی است و یک آیه نیز به صورت کلی دلالت بر عصمت مطلق دارد.

منابع و مأخذ

۱. تبریزی، میرزا جواد؛ صراط النجاة، بی‌جا، نشر برگزیده، ۱۴۱۶ق.
۲. حلی، حسن بن یوسف؛ الباب الحادی عشر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵ش.
۳. سبحانی، جعفر؛ اضواء علی عقائد الشیعه الامامیه، قم، امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۱ق.
۴. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان، چاپ پنجم، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۵. علم الهدی، سید مرتضی؛ رسائل المرتضی، قم، دارالکریم، ۱۴۰۵ق.
۶. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۷. فضل‌الله، سید محمد حسین؛ من وحي القرآن، چاپ دوم، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق.
۸. فضیلی، عبدالهادی؛ خلاصه علم الکلام، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۹. ماحوزی؛ کتاب الاربعین، قم، امین، ۱۴۱۷ق.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.